



عکس: عبدالله غفورپایان / شهرآرا

## نجات باریسمان ادبیات

گپ و گفت مصطفی مستور با مخاطبان خود در مشهد

مجید خاکبورا بوس «روی ماه خداوند را بوس» نخستین کتاب مطرح مصطفی مستور بود که در سال ۱۳۷۹ منتشر شد و هنوز بعد از ۱۹ سال تجدید چاپ می‌شود. او را می‌توان نویسنده‌ای معرفی کرد که از پس از انتشار اولین اثرش تا امروز و بعد از گذشت افزون بر ۲ دهه فعالیت حرفه‌ای در عرصه داستان‌نویسی، همیشه پرمخاطب بوده است و هست. هر چند در آثار او ماند هر نویسنده دیگری، فراز و فرودهایی می‌بینیم، اقصا مختلف جامعه از نوشته‌هایش استقبال کرده‌اند و اگر در ادبیات جدی قائل به سلبریتی باشیم، می‌توان او را در این دسته قرار داد. نویسنده‌ای که با ایستادگی و پایداری در دنیای ادبیات و خلق کردن مدام توانسته است به مرور به این جایگاه برسد. «چند روایت معتبر»، «استخوان خوک» و دست‌های جذامی»، «حکایت عشق و بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه»، «عشق روی پیاده»، «من دانای کل هستم»، «من گنجشک نیستم»، «تهران در بعداز ظهر»، «سه گزارش کوتاه در باره نوید» و نگار»، «رساله دربار نادر فارابی»، «عشق و چیزهای دیگر»... از جمله آثار منتشر شده این نویسنده است که همگی به چاپ‌های متعدد رسیده و از پر فروش‌های قفسه ادبیات داستانی ایرانی در کتاب‌فروشی‌ها

بوده است. فرهنگ‌سرای ترافیک مشهد در بولوار دانشجو، عصر سه‌شنبه میزبان مصطفی مستور بود، در جلسه‌ای که به گفت‌وگو میان حاضران و این نویسنده گذشت. آنچه در ادامه می‌آید، گزارش سخنان مستور است در مورد موضوعی که جامعه را با آن دست به گریبان می‌بیند:

می‌خواهم از موضوعی که به نوشتن و ادبیات ربط پیدا می‌کند شروع کنم، موضوعی که انگار تکرارش برای جامعه ما و دورانی که در آن زندگی می‌کنیم ضرورت دارد و آن مسئله فردیت است. اگر بخواهیم ادبیات را فشرده کنیم، می‌بینیم که به شکل عجیبی به فردیت آدم‌ها گر خورده است. چیزی که قبل از دوران مدرن به نام ادبیات می‌شناسیم - فرض کنید گلستان سعدی در ادبیات ما - تفاوت عمده‌ای با داستان مدرن دارد و آن تفاوت این است که در آن‌ها عنصر فردیت خیلی کم‌رنگ بوده و چیزی که در عصر جدید اتفاق افتاده این است که مفهومی به نام فردیت، به خصوص از اوایل قرن بیستم به ادبیات اضافه شده است. یعنی من اگر بخواهم داستانی تعریف کنم یا روایتی بگویم یا شعری بنویسم، حتماً برآمده از آن چیزی است که شخصیت فردی مرا ساخته است. حتی اگر بخواهم موضوعی اجتماعی

را بگویم حتماً از فیلتر ذهن من گذشته است، بنابراین رنگ و بوی فردیت به خودش می‌گیرد. این مسئله خیلی اهمیت دارد، آن قدر که بعضی آن را معادل اصالت و اصل بودن گرفته‌اند. زندگی‌های ما به شکل تاسف‌آوری تبدیل شده است به یک جریان اصلی که انگار همه را با خودش می‌برد؛ یعنی امروز همه یک جور فکر کنیم، از یک چیز خوشمان بیاید یا بدمان بیاید، بدون اینکه دقت کنیم که این چیزی که دوست داریم یا دوست نمی‌داریم چقدر ریشه در فردیت ما دارد و چقدر ما به آن باور رسیده‌ایم و به تعبیر اگر نتوانیم اصلیت‌ها چقدر جنبه‌های وجودی پیدا کرده است. تا وقتی چیزی به باور شما نرسیده باشد و عمیقاً آن را قبول نداشته باشید و در راستای آن رفتار نکنید، شما یک «من» متمایز از من‌های دیگر شکل نداده‌اید. انگار جزئی هستید شبیه چیزهای دیگر که هویت ندارند و این هویت پیدا کردن بر نمی‌آید مگر از همان عنصری که می‌گوییم فردیت است.

ما در جامعه به بله‌ای دچار شده‌ایم که انگار همه نگاه می‌کنیم به دست هم و می‌خواهیم شبیه هم زندگی کنیم، این موضوع با رسانه‌های مجازی تشدید شده است. یک جوهرهایی انگار میل بیمارگونه‌ای به دیده شدن داریم و برای دیده شدن باید هر کاری بکنیم و این چیزی است که از ما موجودی تقلبی و جعلی و فلاپی می‌سازد. بعد فتره حسی می‌کنیم در فضایی داریم زندگی می‌کنیم که همه چیزش تقلبی است. روشنفکرش تقلبی است، مذهبی‌اش تقلبی است، ضدمذهبی‌اش تقلبی است. جامعه‌ای موجودات عجیب و غریبی شکل گرفته است که جعلی زندگی می‌کنند. تا دل‌تان بخواهد در این جامعه فیلسوف فلاپی، سخنران فلاپی، منتقد فلاپی و آدم‌های فلاپی دارید، که از ۱۰ جمله‌ای که می‌گویند، هفت‌هشت جمله آن هیچ مبنای عقلانی ندارد. حرفی زده است که حرف زده باشد. همین!

این یک بیماری است که دچارش شده‌ایم. حال چِرا در بحث من اهمیت دارد؟ به این خاطر که شاید یکی از ابزارهایی که می‌تواند ما را از همراه‌نشدن با این جریان عمومی محافظت کند و کمک کند که بتوانیم اصالت خودمان را حفظ کنیم، ادبیات باشد. چون فردیت‌ها در ادبیات اصل و درست شکل گرفته‌اند. وقتی شما شعری را از شاعری می‌خوانید، این شعر برآمده از باورها و اندیشه‌ها و عواطف و ذهنیات فردی است که جهان را تجربه کرده است و حالا آن را دارد بدون اینکه دروغ بگوید در اختیار شما قرار می‌دهد. وقتی در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که سیل عظیمی از

کار می‌برد، چنگ زدن به چیزهایی مانند شعر، رمان، فیلم و نمایش اصیل که واقعاً منعکس‌کننده افکار و عقیده یک نفر باشد، شاید بتواند ما را تثبیت کند و نگاه دارد تا بتوانیم از شر این زندگی‌های فلاپی رهایی پیدا کنیم. «سنوبیسم» شاید فشرده همین حرف‌ها باشد. زندگی انسانوبیستی، یعنی زندگی فخر و فروشانه، زندگی مظاهرانه، اینکه ادا در بیآوری. اگر شما در خودتان و تجربه‌ها و باورها و احساسات‌تان حقیقی نباشید، مثل کسی هستید که در جایی لغزنده حرکت می‌کند و یک بار از این‌ور و یک بار از آن‌ور می‌رود. گام‌های کوچکی که خودتان آن‌ها را برداشته باشید خیلی خیلی ارزشمند است از اینکه مسیری طولانی را بروید و ندانید که چگونه شما را از این مسیر آورده‌اند. این چیزی است که از آن به عنوان فردیت یاد می‌شود. زندگی‌ها به همان میزانی که شما خود حقیقی‌تان هستید می‌توانند اصل باشند. ادبیات می‌تواند به ما کمک کند، از این سیل کاذب نجات پیدا کنیم، مواجهه با آدم‌های اصیل هم باعث می‌شود حس کنید که می‌توانید با حضور پیدا کردن در کنار این آدم‌ها، از بلایای فلاپی بودن و جعلی بودن فاصله بگیرید. ●

## آیت‌ا... علم‌الهدی: فلسفه جایزه گوهرشاد، شناساندن زنان تحول‌آفرین و انقلابی است



نماینده ولی فقیه در استان فلسفه جایزه جهانی گوهرشاد را نشان دادن زن تحول‌آفرین و انقلابی در تابلوی زن مسلمان و نمایش شیعه‌ظاهر شدند و از این امتیاز زنان در جهان خوانند.

بر پایه گزارشی که آستان‌نیوز منتشر کرده است، آیت‌ا... سید احمد علم‌الهدی در آیین پایانی چهارمین دوره جایزه جهانی گوهرشاد که در تالار قدس حرم مطهر رضوی برگزار شد، گفت: نام گوهرشاد به عنوان بانویی فرهیخته در طول تاریخ اسلام و انسانی نیکوکار و در عین حال شخصیتی فرهنگی شناخته می‌شود.

او شخصیت فرهنگی گوهرشاد را سبب این دانست که جایزه جهانی گوهرشاد مورد توجه آستان قدس رضوی قرار بگیرد. امام‌جمعه مشهد افزود: این جایزه به شایستگی توانسته است شخصیت‌های برجسته فرهنگی از میان خیل عظیم بانوان مؤمن و خیر امروز را به جهان معرفی کند که همچون گوهرشاد خانم باعث افتخار اسلام هستند.

علم‌الهدی گفت: بانو گوهرشاد از تباری به وجود آمد که در زمره نسلی سفاک و خون‌ریز در کنار چنگیز خان مغول معرفی می‌شد و جنایات‌های زیادی در سرزمین خراسان به راه انداختند و کشتارهای بی‌رحمانه‌ای علیه شیعیان انجام دادند. از دل همین قوم گوهرشاد خانم برخاست که تنها یکی از خدماتش ساخت مسجد گوهرشاد است، و به غیر از این خدمت‌گران‌ها در جریان فرهنگی انقلابی، تحول‌ساز و تحول‌آفرین نیز ایفای نقش کرد.

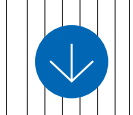
نماینده ولی فقیه در خراسان رضوی با بیان اینکه آنچه امروز با نام بانو گوهرشاد تناسب دارد معرفی‌خواهرانی فرهیخته، با عظمت و نقش‌آفرین است، افزود: عظمتی مثال‌زدنی

عکس: زینب



روزنامه شهرآرا دید و زندگی

شنبه ۸ شهریور ۱۳۹۸ شماره ۲۸۷۰



## تجدید نظر

معاون امور مطبوعاتی وزارت ارشاد در بازدید از روزنامه شهرآرا: پیگیر بومه خبرنگاری هستیم



امیر [ ] تحریریه روزنامه شهرآرا صبح روز گذشته، مهمان ویژه‌ای از جنس مطبوعات و رسانه داشت؛ معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که به تازگی بر این کرسی تکیه زده است، گرچه با دقایقی تأخیر، اما با روی خوش و انرژی فراوان در فضای تحریریه روزنامه شهرآرا حضور یافت. محمد خدایی پس از خوش‌وشش با خبرنگاران از سرورس‌های مختلف تحریریه روزنامه و بخش‌های مختلف مؤسسه فرهنگی شهرآرا بازدید کرد. او در این بازدید، خبرنگاری را شفلی مهم توصیف کرد که ویژگی برجسته آن، مواجهه با انسان‌هاست.

خدایی در بخشی از صحبت‌هایش، روزنامه شهرآرا را دارای ویژگی‌های مثبت خوانند و از اینکه توانسته است در مکان این روزنامه حضور داشته باشد، اظهار خرسندی کرد؛ شما روزنامه بسیار خوبی دارید و من از حضورم در اینجا خوشحال هستم. حتی علاقه‌مندم علاوه بر مدیران این مجموعه در فرصتی مناسب با شما خبرنگاران، دیدار و گفت‌وگو کنم.

معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت ارشاد در بخشی دیگر از سخنانش، ابتکار و خلاقیت را از دیدگاه این است که وقتی زن حضور و مسئولیتی ندارد توصیف‌هایی می‌شود. اما اینکه چرا آن اتفاق افتاده و جامعه دست مردان بوده است، یک بخش به این دلیل است که خود زن‌ها هم این نقشی را که الان دارند، پذیرفته‌اند. ●

شخصیت فرعی، احساس کردم که شخصیت‌های فرعی حرف‌هایی برای گفتن دارند که در داستان مجالی برای بیانش نداشته‌اند. بنابراین خودشان از من می‌خواهند که در داستان دیگری حرف بزنند. آن وقت آن شخصیت می‌شود شخصیت اصلی داستانی دیگر و در کنار آن باز شخصیت‌های فرعی شکل می‌گیرند و آن‌ها هم می‌خواهند بیشتر حضور داشته باشند و حرف بزنند.

**چرا زنان در داستان‌های شما خیلی معمولی هستند و میل به عصیانگری ندارند؟**

با این حرف کاملاً موافقم اما توضیحی دارم. در مورد زن‌ها درست یا غلط همیشه تصور این بوده است و هست که آنچه این جهان (جهان اجتماعی) را ساخته، کار مردها بوده است. سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران مردان هستند و البته تعداد خیلی زن. در کشور ما که اوضاع بدتر است. به هر حال زن‌ها در ساختن چیزی که تحت عنوان جامعه امروز جهانی می‌شناسیم نبوده‌اند. به نظر من کسی که این حضور را نداشته است نمی‌تواند مسئول اتفاق‌هایی باشد که دیگران درست کرده‌اند. مثلاً در قرن گذشته چند جنگ بزرگ و وحشتناک داشته‌ایم و چند میلیون نفر کشته شده‌اند که مسبب آن مردها بوده‌اند و زن‌ها عمدتاً دخالتی نداشته‌اند. جهانی را ساخته‌ایم که باید داوری‌اش کنیم و وقتی داوری می‌کنیم می‌بینیم چقدر بد است. تنوع‌آور است این دنیایی که مردان ساخته‌اند. اگر به عنوان مثال کارنامه قرن گذشته خوب بوده، امتیازش برای مردان است و اگر بد هم بوده است باید به نام آن‌ها باشد. بنابراین حق دارم که بگویم زن‌ها همیشه در سمت روشن و پاک زندگی هستند. اینکه اگر این دنیا دست زن‌ها می‌بود چه می‌شد یک فرض است و می‌توانیم در موردش خیلی حرفی کنیم، اما تا به حال نبوده است. این نگاه باعث می‌شود هر وقت بخواهم در داستانم به زنی بپردازم، نتوانم او را آدم خبیث و بد و زشتی نشان دهم، چون فکر می‌کنم دارم دروغ می‌گویم. طبیعتاً اشکال این دیدگاه این است که وقتی زن حضور و مسئولیتی ندارد توصیف‌هایی می‌شود. اما اینکه چرا آن اتفاق افتاده و جامعه دست مردان بوده است، یک بخش به این دلیل است که خود زن‌ها هم این نقشی را که الان دارند، پذیرفته‌اند. ●

عکس: سعیدگلگی / شهرآرا

## هیولاهایی که کتاب شدند!

نوشتن داستان، اسم به ذهنم خطور نمی‌کند و باید داستان تمام شود. انتخاب اسم خلاقیت می‌خواهد. مگر اسم‌هایی که اسامی شخصیت‌های داستان باشند و گریزی از آن نداشته باشید. در کارهای کارور و سلینجر دیدم که چه اسم‌های خوبی انتخاب کرده‌اند؛ مثلاً کارور داستانی دارد به اسم «هی شود لطفا ساکت باشی، لطفاً!» یا «وقتی از عشق حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم». اسم خوب، یک جور ال‌هام می‌شود. من وقتی اسمی به ذهنم می‌رسد خیلی آن را بالا و پایین می‌کنم تا به عنوان اصلی برسم.

**به نظر شما نویسندگان جوان ما باید چه داستان‌هایی را بیشتر بخوانند و به سراغ کدام نویسندگان بروند؟**

ممکن است هر داستانی را که من پیشنهاد بدهم بخوانند و خوششان نیاید و من می‌فهمم دلیلش چیست فقط هم بحث سلیقه نیست، نگرش ما به زندگی هم مهم است. در حقیقت کسی که دارد چیزی را به شما پیشنهاد می‌کند، قبل از هر چیز دارد خودش را پیشنهاد می‌کند. وقتی کسی فیلم یا کتابی معرفی می‌کند، مفروض این است که «من» ۱۰۰۰ چیز دیگر که پشت ذهنم جمع شده است می‌گویم این فیلم خوبی است و بعد شما با طبقه و تفکر و حس و روح دیگری می‌خواهید آن را ببینید و به نظر من خوب نمی‌آید؛ به همین خاطر پیشنهاد کردن کمی سخت است.

**خودتان چه کتاب‌هایی می‌خوانید که روی شما تأثیر دارند و الهام‌بخش هستند؟**

خیلی خیلی کم رمان و داستان می‌خوانم و شاید ۹۰ درصد مطالعاتم چیزهایی هستند مثل فیزیک و فلسفه. اما همه می‌دانند که من به ریموند کارور علاقه دارم و ۲ مجموعه از کارهای او را ترجمه کرده‌ام. همه داستان‌هایش



عکس: سعیدگلگی / شهرآرا

در بخش دیگر نشست مصطفی مستور در فرهنگ‌سرای ترافیک، مخاطبان پرسش‌هایی را با او در میان گذاشتند. در ادامه گزیده‌ای از این گفت‌ووشید را بخوانید.

**آقای مستور، چطور شد که رفتید سراغ داستان‌ها، یا اینکه رشته تحصیلی شما چیز دیگری است؟**

قبل از اینکه رشته تحصیلی‌ام را انتخاب کنم به ادبیات علاقه داشتم و کمی می‌نوشتم. وقتی دیپلم گرفتم و خواستم به دانشگاه بروم، پیش یکی از دبیرانم رفتم و گفتم می‌خواهم بروم رشته ادبیات. ایشان جمله‌ای گفتند که در یکی از داستان‌هایم استفاده کرده‌ام. گفتند: گرسنه که شدی عاشقی یاد می‌رود؛ یعنی معاشرت را تأمین کن و بعد برو سراغ ادبیات. چون اگر نتوانی معاشرت را تأمین کنی همان عشقی را که به ادبیات داری از دست می‌دهی.

**چرا رفتید سراغ داستان‌ها؟**

این شاید در ادبیات ما یک اشتباه استراتژیک باشد که همه نوشتن را با داستان کوتاه شروع می‌کنند و تصور بر این است که چون کوتاه است، ساده است. مدت‌ها طول کشید که بفهمم این اشتباه بزرگی است. به همان جمله فاکتور برمی‌گردم که می‌گوید عالی‌ترین شکل هنر شعر است، از آن‌جا که نمی‌توانیم شعر بنویسیم می‌رویم داستان کوتاه‌نویسی می‌شویم، چون داستان کوتاه بعد از شعر مهم‌ترین قالب ادبی است و البته دشوارترین و بعد کسانی که نمی‌توانند داستان کوتاه بنویسند می‌روند رمان‌نویس می‌شوند. به نظر می‌رسد نوشتن رمان به رغم حجم بیشتری که دارد، ساده‌تر است. ساده‌تر یعنی اینکه شما امکان و فضا و تعداد کلمات بیشتری در اختیارتان هست، من همیشه وقت نوشتن رمان احساس فراغت زیادی می‌کنم، راحت‌تر استرس ندارم، چون برای چیزی که می‌خواهم بگویم کمبود وقت و فضا ندارم.

**اسم کتاب‌های شما بسیار پرپتانسیل است، مانند «عشق روی پیاده‌رو» و «روی ماه خداوند را بوس». چطور این اسم‌ها را پیدا می‌کنید؟**

به نظر من اسم باید عصاره داستان باشد و در عین حال داستان را لو ندهد. من معمولاً در اوایل